

داستان‌های فکری

برای کودکان ایرانی (۳)

ویرایش دوم

دکتر رضاعلی نوروزی

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

دکتر منیره عابدی درچه



ایرمان

بقال و طوطی

یکی بود، یکی نبود. بقالی طوطی سبزی داشت. این طوطی خیلی خوش صدا و زیبا و باهوش بود. او می‌توانست از مغازه مواظبت کند و با مشتری‌ها به راحتی حرف بزند.

یک روز طوطی در مغازه مشغول پرواز و جست‌وخیز بود که ناگهان به کوزه‌ی روغن خورد. از بدشانسی او، کوزه افتاد و شکست. کمی بعد، بقال به مغازه آمد، او بی‌خبر از همه جا روی صندلی‌اش نشست، اما ناگهان متوجه شد همه‌جا چرب و روغنی است. لباس خودش هم چرب شده بود. بقال فهمید که طوطی چه دسته‌گلی به آب داده است! خیلی عصبانی شد و با یک جارو محکم به سر طوطی زد تا او را تنبیه کند. بیچاره طوطی، تمام پرهای روی سرش ریخت و کچل شد.

طوطی از این کار بقال خیلی ناراحت شد؛ آن‌قدر که از آن روز دیگر یک کلمه هم حرف نزد. بقال وقتی این‌طور دید از کاری که کرده بود، پشیمان شد و با خودش گفت: «ای وای! این چه کار احمقانه‌ای بود که کردم. کاش دستم می‌شکست و طوطی خوشگلم رو نمی‌زدم. اصلاً اون کوزه‌ی روغن فدای سرش. حاضرم هزار تا کوزه‌ی روغن بدم، ولی طوطی نازنینم باز حرف بزنه.»

